زندگی و تحلیل آثار پروین دولت‌آبادی
از پایه‌گذاران ادبیات کودکان و از شعرای برجستهء ایران
مرتضی حسینی دهکردی

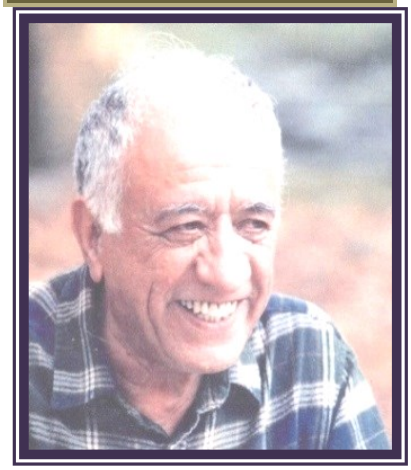

چون سروکار تو با کودک فتاد

پس زبان کودکی باید گشـــاد

" مولانا جلال‌الدین"

«پروین دولت‌آبادی» از جان‌های شیفته و شعرای مبتکر و خلّاقی بود که آفرینش‌های ادبی او در تعالی و تکامل شعر پارسی تأثیر بسیار باقی نهاد. او به همراه: «پروین اعتصامی»، «فروغ فرّخزاد» و «سیمین بهبهانی»، بیش از دیگر زنان ایران در روند تکامل ادبیات معاصر ایران نقش داشته و خلاقیت‌ها و کیفیت والای آثارشان با برترین شعرای کشور ما قابل مقایسه است.

پروین دولت‌آبادی با سرودن اشعار ساده، روان، بدیع، آموزنده و دلچسب برای کودکان فارسی زبان، دل و جان آنها را با زیبائی‌های

به دوست فرزانه‌ام

بانو پری معاضد تقدیم می‌شود.

طبیعت و شور زندگی و مسائل اخلاقی و معنوی آشنا ساخت و با جادوی سخن خود، به روان-شناسی پرورشی کودکان ایران، چهره جدید بخشید.

زندگی پروین دولت‌آبادی:

وی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در محله احمدآباد اصفهان، در خانواده‌ای فرهنگی، روشنفکر، متجدّد و مشهور به دنیا آمد. پدرش «حسام‌الدین دولت‌آبادی»، رئیس اوقاف اصفهان بود و مادرش بانو «فخر گیتی» از زنان تحصیل کرده اصفهان به شمار میرفت و مدیریت مدرسه «ناموس» را در آن شهر به عهده داشت.

از دیگر برجستگان نامدار این خانواده میتوان از «یحیی دولت‌آبادی»[1] و «صدیقه دولت‌آبادی»[2] نام برد.

[1]- یحیی دولت‌آبادی عموی پدر پروین بود و از رجال نامدار و روشنفکر و خوشنام دوران مشروطیت و از پیشگامان آزادی در ایران به شمار میرفت و چند دوره نیز وکیل مجلس بود. (فرهنگ معین، جلد پنجم)

[2]- صدیقه دولت‌آبادی عمه پروین بود و بنیان‌گذار نهضت بانوان در ایران به شمار میرفت. وی در سال 1296 خورشیدی نخستین مدرسه دخترانه را در اصفهان تأسیس کرد و مهمتر از آن نشریه ارجمندی به نام «ندای زنان» منتشر ساخت که در رشد فکری زنان تأثیر بسیار به جا نهاد.

در خانواده دولت‌آبادی کلماتی مانند: درس، کتاب، شعر، ادبیات، روزنامه و مجله، سخن غالب بود و در چنین محیطی «پروین دولت‌آبادی» رشد کرد و نبوغ ادبی او شکل گرفت.

وی تا سن ۱۱ سالگی در مدرسه «ناموس» اصفهان تحصیل کرد، سپس به همراه خانواده به تهران رفت و در مدرسه «نور و صداقت» که وسیله معلمین انگلیسی اداره می‌شد به ادامه تحصیل پرداخت و سرانجام به مدرسه «نوربخش» که امریکائی‌ها آنرا سرپرستی می‌کردند رفت و تحصیلات دوره دبیرستان را در آنجا به پایان برد.

پس از دریافت دیپلم بر آن بود که در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته نقاشی و مجسمه‌سازی ادامه تحصیل دهد. چند جلسه هم در کلاس‌های درس این دانشکده حضور یافت ولی دیدارش از یک شیرخوارگاه و پرورشگاه کودکان، چنان وی را تحت تأثیر قرار داد که به تحصیلات دانشگاهی پشت پا زد و همه نیرو و توان و جوانی خود را وقف خدمت به کودکان و بهبود شرائط زندگی آنان کرد.

در آن زمان شهرداری تهران که پدر پروین تصدّی آنرا به عهده داشت، شیرخوارگاه و پرورشگاهی را اداره می‌کرد که عده کثیری کودکان نگون‌بخت و بی‌سرپرست، در شرائطی بسیار نامطلوب در آن زندگی می‌کردند.

محیط پرورشگاه و نحوه نگهداری کودکان بسیار کثیف و غیربهداشتی و غیرقابل قبول بود. تغذیه ناسالم، لباس‌ها ژنده و نفرت و بیزاری بر همه جا گسترده بود. هیچ‌کس کودکان را شستشو نمیداد و حمام کردن معنا نداشت.[1] مشاهده این همه زشتی و ادبار، روح لطیف و حساس دختر جوان را چنان منقلب کرد که همه چیز را رها نمود و برآن شد که در همه عمر در خدمت کودکان باقی بماند، به آنها کمک کند و برای تربیت و تحصیل آنها و بهبود شرائط زندگی‌شان از هیچ تلاشی خودداری ننماید.

او با عشقی شگفت‌انگیز و از صمیم قلب هر روز کودکان را می‌شست، لباس آنها را تمیز می‌کرد و برای بهبود وضع آنان از بذل هیچگونه تلاشی خودداری نمی‌نمود.

[1]- برگرفته از گفتگوهای پروین دولت‌آبادی با خانم پری معاضد، مدیرکل پیشین آموزش و پرورش استان مرکز و از دوستان نزدیک خانم دولت‌آبادی.

پروین طبع شعر داشت و با الهام از واقعیت‌های پیرامون خود و تحت تأثیر زیبائی‌های طبیعت، اشعار ساده و روان و قابل فهم برای کودکان می‌سرود و برای آنها میخواند و چون دلبستگی آنها را به شنیدن اینگونه اشعار دریافت برآن شد تا از هنر خود برای بهبود شرائط تربیتی همه نوآموزان کودکستانها و دانش‌آموزان مدارس ابتدائی استفاده کند و آفرینش‌های او منحصر به پرورشگاه شهرداری تهران نباشد.

تا آن تاریخ سرودن اشعار کودکانه در ایران سابقه نداشت و اصولاً در اغلب خانواده‌ها، برای اطفال شخصیت و حرمت چندانی قائل نبودند و تصور نمی‌کردند که خردسالان بتوانند چیزی از شعر درک کنند. اما به زودی معلوم شد که اگر اینگونه ادبیات به زبان کودکانه سروده شود و با تخیلات آنها هم‌سو باشد، به راحتی میتواند مورد قبول قرار گرفته و در حافظه آنها باقی بماند.

در آثاری که پروین برای خردسالان می‌نوشت، کمترین اندرزگوئی و امر و نهی و چه بکن و چه نکن دیده نمی‌شد. همه سروده‌هایش با توجه به روح لطیف و طبیعت حساس خردسالان از زبان پرنده‌ها و پروانه‌ها و با الهام از محیط پیرامون آنها ساخته می‌شد و ملاحظات پرورشی در ساختن آنها مورد توجه قرار می‌گرفت و کودکان برای شنیدن و حفظ کردن این اشعار از خود اشتیاق نشان می‌دادند.

از آن پس آفرینش این گونه ادبیات مهمترین مشغله زندگی پروین شد و تصمیم گرفت که با بهره‌گیری از تجربیاتی که در پرورشگاه شهرداری تهران به دست آورده بود، هنر خود را در اختیار همه دانش‌آموزان کم سن و سال کشور قرار دهد.

خوشبختانه در آن سالها یکی از مدیران فرزانه و دانشمند و خوش فکر وزارت آموزش و پرورش به نام: «ایرج جهانشاهی» مجله پرمحتوائی به نام: «پیک» برای کودکان و دانش‌آموزان کشور منتشر می‌کرد که به همه استانها و شهرستانها و روستاها ارسال می‌شد و مورد استفاده محصلین قرار می‌گرفت.

پروین برای مدت ۱۲ سال به طور مرتب اشعار خود را در این مجله منتشر می‌کرد و دانش-آموزان و نوآموزان همه نقاط کشور میتوانستند همه هفته با آبشار روان احساس وی آشنا شوند و با سخنان شیرین و ساده و روان وی پیوند یابند.

به تدریج نام پروین دولت‌آبادی به عنوان یکی از آغازگران ادبیات کودکان در ایران به شهرت رسید. در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ حدود ۴۰۰ قطعه از سروده‌هایش در مجله پیک انتشار یافت. این اشعار چنان در دل و جان کودکان جاگرفت که سازمان کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش برخی از آنها مانند: «باز می‌آید پرستو» و «خدا» را در کتب درسی دبستانها بچاپ رسانید. بعدها به دلائل واهی و اعلام نشده شعر زیبا، ساده و پرمفهوم خدا را از کتاب چهارم ابتدائی حذف کردند. در صفحات بعدی این مقاله، این شعر به نظر خوانندگان میرسد و به تفصیل درباره آن گفتگو می کنیم.

پروین در آفرینش اشعار کودکانه، زبانی ویژه داشت و از دریچه چشم خردسالان به مسائل مختلف می‌پرداخت، خود را به جای کودکان کم سن و سال می گذاشت و از زبان آنها سخن میگفت و به راحتی میتوانست آنچه در ضمیر پاک و معصوم آنها می گذشت، بیان نماید. به طور مثال در یکی از اشعار خود آرزو می کرد که آن آدم برفی که بچه‌ها در حیات مدرسه و یا کوچه درست کرده‌اند، سرما نخورد.

شب برفی

شب یخ بندان است

آدمک برفی

در کوچه مهمان است

کاش سرما نخورد.[1]

و یا با پروانه‌ها چنین سخن می‌گوید:

پروانه‌ام پرواز کن آن بال رنگین بازکن
با رقص شاد و زنده است فصل بهار آغاز کن

ادبیاتی که پروین پایه‌گذاری کرد موجب شد تا به تدریج گروهی از شاعران خوش قریحه و سخن‌سرایان زبردست دیگر نیز به آفرینش‌های کودکانه بپردازند و این هنر به عنوان بخش معتبری از ادبیات معاصر ایران مورد توجه قرار گیرد. از برجسته‌ترین شاعرانی که در این راه به شهرت رسیدند، می‌توان از «عباس یمینی شریف» و «محمود کیانوش» یادکرد که بسیاری از آثار زیبای آنها در شعر معاصر ایران به ماندگاری رسیده است.

ویژگی‌های ممتاز اشعار کودکانه پروین دولت‌آبادی:

همان‌طور که گفته شد پروین در خلق مضامین ساده و بدیع که مورد قبول خردسالان قرار گیرد توانائی بسیار داشت. این مضامین، پدیده‌های ناآشنا، عجیب و غریب و دور از ذهن و فهم خردسالان نبودند، بلکه کودکان در زندگی روزمره با اغلب آنها پیوند داشتند.

مضامین اشعار او در درجه اول از بین پدیده‌های طبیعی پیرامون انسانها مانند گل‌ها، گیاهان، ابر و باد، ماه و خورشید، باران و برف، چشمه و رود و دریا و حیوانات و حشرات، به خصوص پروانه-ها انتخاب می‌شد. در درجات بعدی پدر و مادر و معلم و مدرسه و بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکانه، یا مسائل اجتماعی و اعتقادی و آموزشی را به عنوان مضمون بر می‌گزید و نهایت سعی می‌کرد که هر مضمونی را با استفاده از لغات و کلمات درخور، به صورت ساده و کودکانه بیان دارد و نظرها را به آنها جلب نماید. زبانی که در این اشعار به کار میرفت، فاقد

[1]- برگرفته از مقاله ارجمند خانم زهرا استادزاده، مجله مطالعات ادبیات کودک.

هرگونه ایهام‌های پیچیده و شاعرانه بود و در عین حال با همه سادگی، لغزش‌ها و سستی‌های زبان مردم کوچه و بازار در آن دیده نمی‌شد.

ویژگیهای ممتاز اشعار کودکانه پروین:

الف: اجتناب از هرگونه نصیحت کردن، اندرزگوئی و امر و نهی.

ب: وسعت بخشیدن به دامنه‌های خیال‌پردازی‌های کودکان و آشنا نمودن ذهن آنها با زیبائی‌های زندگی و ارزش‌های متعالی اخلاقی.

ج: القاء پاکی و صداقت و مهربانی و عاطفه‌های انسانی به کودکان با استفاده از مضامین متنوعی چون عناصر طبیعت، گل‌ها، گیاهان، ابر و باد و باران و مه و خورشید و دیگر مضمونهائی که در صفحات بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

د: کمک به کودکان در شناخت: «هستی بخش کل» براساس بینش‌های عرفانی ایرانی و باورهای معنوی.

هـ : ستایش پدر، مادر، معلم، مدرسه و دیگر عوامل ارجمندی که زندگی طبیعی و مدنی انسانها را شکل می‌دهند.

د: دمیدن روح «امید» در کودکان و کمک به آنها برای داشتن زندگی بهتر و زیباتر و آینده‌ای دلپذیرتر.

او با بهره‌گیری از صفا و سادگی و فضیلت‌های ذاتی و اخلاقی خود و تجربیات گرانبهائی که در پرورشگاه شهرداری به دست آورده بود، توفیق یافت تا هدفهای فوق را مضمون اشعار خود قرار دهد و با استفاده از طبع روان خویش، با کمک کلمات و جملات ساده اشعار کودکانه خود را به وجود آورد و خردسالان را با خوبی و مهربانی و صفای زندگی آشنا سازد.

از آنجا که عناصر طبیعی مهمترین مضامین اشعار پروین را تشکیل می‌دهد و بیش از 33 درصد[1] سروده‌هایش مربوط به نقش طبیعت در زندگی انسانهاست، در زیر قطعاتی از آثار او را که با مضمونهای مربوط به طبیعت سروده شده است، نقل می‌کنیم:

[1]- مقاله محققانه و ارجمند خانم زهرا استادزاده.

آفتاب مهتاب

آفتاب مهتاب چه رنگه

چه قدر هر دو قشنگه

یکی روشنی روز

یکی نور شب افروز

یکی طلای زرده

یکی نقره سرده

یکی پرتو خورشید

به روی خاک پاشید

یکی از ماه زیبا

بتابد بر همه جا

آفتاب مهتاب چه رنگه

چه قدر هر دو قشنگه

گل بادام

گل بادام، ای سپید سپید

با خود آورده‌ای ز عید نوید

تو هم ای تازه سنبل خوشبو

قصّه عید و نوبهار بگو

*** * ***

نرگس ای تاج زر نهاده به سر

جوی را دادی از بهار خبر

*** * ***

لاله، ای سرخ روی باغ و چمن
ای به لبخند باز کرده دهن

*** * ***

حرفی از نوبهار می گویی
چون به دامان دشت می روئی

*** * ***

سایه پر درخت خانه‌ی ما
نارون چتر خویش را بگشا

*** * ***

ای بهار، ای بهار سبز بیا
تو بیا جاودان به خانه‌ی ما

برف

برف آمده شبانه
رو پشت‌بام خانه
برف آمده رو گل‌ها
رو حوض و باغچه‌ی ما
زمین سفید هوا سرد
ببین که برف چه‌ها کرد
رو جاده‌ها نشسته
رو مسجد و گلدسته
برف قاصد بهاره
زمستان‌ها می‌باره

سلام سلام سپیدی

دیشب ز راه رسیدی؟

درخت کوچه ما

درخت نارون در کوچه ما

دوباره چتر سبز خویش وا کرد

بلند و سرفراز و سایه گستر

یکایک خانه ها را باصفا کرد

*****

به زیر سایه آن می نشینم

به روز گرم تابستان سوزان

زمستان سرپناه کودکان است

چو آید باد تند و سرد باران

*****

درخت آشنای مهرپیوند

به آبی میهمان خانه ماست

نشاط و شادی این کوچه از اوست

درخت خرم و یکدانه ماست

*****

به یک یک شاخه‌هایش آشناییم

چو گنجشکی که بر آن لانه سازد

سرود دوستی خواند به گوشم

نسیم صبح چون برگش نوازد

مضامین معنوی و روحانی در اشعار کودکانه پروین:

گرچه تعداد اشعاری که پروین دولت‌آبادی با مضامین معنوی سروده، اندک است و از 5 درصد آثارش تجاوز نمی‌کند[1]، اما از آنجا که بیان مسائل فلسفی و اعتقادی همواره با پیچیدگی‌ها و دشواری‌های خاص توأم است (به خصوص برای کودکان)، لذا لازم است که این بخش با توضیحاتی همراه باشد و نمادها و سمبل‌ها و اشاراتی که شاعر برای توضیح بینش‌های عرفانی خود به کار برده، مورد گفتگوی بیشتر قرار گیرد.

گفتنی است که پروین دولت‌آبادی تنها شاعری نیست که در زمینه «آفریننده کل» سخن گفته، پیش از او صدها و شاید هزارها شاعر دیگر در این زمینه پیچیده فلسفی قصاید بسیار آفریده‌اند و هر کس به زبانی سخن از آفریدگار به میان آورده، امّا اشعار ساده‌ای که پروین در این زمینه سروده است، حکایت دیگری است.

نگارنده این مقاله به یاد دارم که وقتی دانش‌آموز دبستان بودم، اغلب اوقات ذهن کودکانه‌ام متوجَه خدا بود و مانند اغلب کودکان به شناخت بیشتر خدا اشتیاق داشتم و طبیعت جستجوگرم همواره برآن بود که مطالب بیشتری درباره ذات حق بداند و اغلب از معلمین خود می‌پرسیدم که خدا کیست؟ در کجا زندگی میکند و چه دلائلی برای اثبات او وجود دارد؟ یکروز معلم تعلیمات دینی ما که پیرمردی روحانی بود، با اشاره به میز و نیمکت‌های کلاس از ما پرسید که این میز و نیمکت را چه کسی ساخته است؟ مسلماً یک استاد نجّار، ما این استاد را نمی‌بینیم ولی برای همه ما مسلم است که هر چیزی سازنده‌ای دارد و نتیجه گرفت که آن آفریننده بزرگی که این همه ستاره‌ها و کائنات و خورشید و ماه و کوه‌ها و دریاها را آفریده است، خدا نام دارد. گرچه او را نمی‌بینیم ولی آثارش در همه جا دیده می‌شود.

گرچه در آن سن و سال این پاسخ تا حدی برایم اقناع کننده بود، معهذا طبع کودکانه و پرسشگرم میخواست بداند که اگر هر پدیده‌ای صانعی دارد، سازنده خدا کیست؟

اطمینان دارم که اینگونه پرسش‌ها و کنجاویها فقط به من و نسل ما اختصاص نداشت و از بدو پیدایش بشر همواره این پرسش برای آدمیان مطرح بوده و هیچوقت نیز جواب قانع‌کننده‌ای به دست نیامده است. پیام‌آوران ادیان توحیدی و فلاسفه و بزرگان و عرفای نامدار همواره درباره

[1]- همان.

این ذات دیده نشده سخن گفته‌اند و از همه بیشتر شعرای نامدار ایرانی در این زمینه آثار درخشانی خلق کردند، اما حقیقت این است که هیچ یک از این تعاریف و فلسفه‌ها، چیزی از کنجکاوی‌ها نکاست. وقتی من قطعه «خدا» اثر پروین دولت‌آبادی را خواندم به این نتیجه رسیدم که بعد از ۸۰ سال جستجو، پاسخ نسبتاً مناسبی دریافت کردم، پاسخی که بیش از همه تئوری‌ها و نظریات و تعاریف و فلسفه‌ها وجودم را تسخیر کرد.

در این شعر کودکانه، پروین با زبانی بسیار ساده و لبریز از پاکی و صداقت و ایمان به پرسش-های چند هزار ساله انسانها پاسخ داده که به باور این قلم، تاکنون جوابی زیباتر و اقناع‌کننده‌تر از آن نشنیده‌ام، گرچه او جهان‌بینی عرفا را بیان می‌دارد، ولی با این کلام کودکانه حقیقتاً اعجاز کرده است.

خدا

به مادر گفتم آخر این خدا کیست
که هم در خانه‌ی ما هست و هم نیست
تو گفتی مهربان‌تر از خدا نیست
دمی از بندگان خود جدا نیست
چرا هرگز نمی‌آید به خوابم
چرا هرگز نمی‌گوید جوابم
نماز صبحگاهت را شنیدم
تو را دیدم، خدایت را ندیدم
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی یک چند
خدا در بوی و رنگ گل نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است
خدا در پاکی و نیکی است فرزند

بود در روشنایی‌ها خداوند.»

به علت محتوای والا و جاذبه فوق‌العاده‌ای که در این قطعه دیده می‌شد، سازمان کتب درسی وزارت آموزش و پرورش آنرا در کتابهای درسی مدارس ابتدائی چاپ کرد ولی با کمال تأسف چند سال بعد به عللی موهوم آنرا از کتب مزبور حذف نمودند.

در زیر قطعه دل‌انگیز دیگری به نام «دعا» که سرشار از معنویت، بلاغت و سادگی و دلنشینی است و در ادبیات فارسی کمتر نظیر دارد، نقل می‌شود.

گفتنی است که خلق چنین اثری علاوه بر طبع شاعرانه و قدرت سخن‌وری، مستلزم دلی پاک و روحی لطیف و وجودی پراز صداقت و مهربانی و آرامش است و اگر شاعری با این صفات بیگانه باشد، بعید است که موفق به آفرینش چنین اثری شود.

دعا

با این دو دست کوچکم

دست می‌برم پیش خدا

با دل پاک و روشنم

دعا کنم، دعا، دعا

آهای خدا، خدا، خدا

بشنو دعاهای مرا

دعا برای مادرم

دعا به شادی بابا

به خانه ها صفا بده

به جان ما وفا بده

یاد یار و دیار در شعر پروین:

یاد یار و دیار برای اغلب انسانها جذابیّتی افسانه‌ای دارد. حدود ۳۸ سال است که نگارنده این سطور در امریکا زندگی میکنم ولی هر شب با یاد ایران به خواب میروم و هر شب خواب‌های ایران را می‌بینم و هر صبح با یاد این سرزمین افسونگر از خواب برمیخیزم و در اکثر ساعات شبانه‌روز به زادگاهم می‌اندیشم، به آن دیاری که کودکیم در آنجا شکل گرفت و از هر گوشه و کنار آن، یادی در خاطر مانده است. سرزمینی که پدران و مادران ما در آن به خواب ابدی رفته‌اند.

طبیعی است که جان شیفته‌ای چون پروین دولت‌آبادی نیز با یاد یار و دیار خود نغمه‌سرائی کند و به یاد شهری که در سرسبزی و طراوت و زیبائی نصف جهان نام دارد، شعری زیبا تقدیم نوباوگان کند و به طور غیرمستقیم خاطرات یار و دیار را در آنها زنده نماید.

در این شعر ساده و کوتاه، او از زاینده‌رود پرآب و پل‌های افسانه‌ای و گنبدها و گلدسته‌ها و مناره‌های فیروزه‌ای و بناهای زیبای گذشته و شهر زنده و پرتکاپو و مردم هنرمند و زحمت‌کش اصفهان سخن می‌گوید و عشق به سرزمین مادری را در دل و جان هر کودک ایرانی مشتعل می‌نماید.

اصفهان، نصف جهان
شهر آفتاب و نور
شهر شادی و سرور
شهر باغ و بوستان
شهر رود نغمه‌خوان
نیمه جهان و اصفهان
پل نگاه می‌کند به رود
رود خواند این سرود:
می‌روم به کشتزارها
می‌برم به باغ‌ها بهارها

پل نشسته لب خموش

بار شهر را کشد به دوش

می‌روند مردمان

پای می‌نهند روی آن

می‌کشد به پشت خویش بارها

شهر کار و کارگر

شهر باغ‌های بارور

شهر مردمان پُر هنر

شهر زنده رود درگذر

جاودانه شهر، اصفهان ما

ای یگانه شهر ما، اصفهان ما

عاطفه در شعر پروین دولت‌آبادی:

به باور نگارنده این سطور، برترین ویژگیها و درخشان‌ترین دست‌آوردهای ادبی خانم پروین دولت‌آبادی، تأثیری است که اشعارش در تلطیف احساسات و عواطف کودکان ایران به جا نهاده که نهایتاً به لطافت روح جامعه ما می‌انجامد.

از آنجا که بررسی دقیق و روانشناسانه این مبحث به علت پیچیدگی‌های بسیار، کاری بس دشوار بوده و ممکن است که این نوشته طولانی‌تر از حد انتظار خوانندگان گردد، معهذا سعی می‌شود که در حداقل کلمات، نقش ادبیات کودکان را در تلطیف روحیات و احساسات جامعه ایران مورد بررسی قرار داده و نتیجه معقولی به دست آید.

متأسفانه بخشی ولو اندک از جامعه ایران، اعم از شهری یا روستائی و از آن جمله تعدادی از معلمین ما به عللی که فعلاً مجال بررسی آن نیست، انسانهائی خشونت‌طلب، تندخو، مستبد، ستیزه جو و یک‌سونگر بوده و ناهنجاریهای روحی آنها بعضاً حوادث تلخی را به بار می‌آورد که حقیقتاً دردناک و غم‌انگیز است.

در سفری که در سال ۱۳۸۴ نگارنده به ایران داشتم، در ۲-۳ ساعتی که هر روز در خیابانهای تهران به سر می‌بردم، هر بار بیش از ۱۰- ۱۲ مورد نزاع و مشاجره و تندخوئی و زدوخورد می-دیدم. گفتگوهای غیرمحترمانه و نامهربانانه و برخوردهای خشن در همه جا دیده می‌شد، در صف بانکها، در صف اتوبوسها، جلو نانوائی‌ها، در سالن بیمارستانها و از همه مهمتر در ترافیک شهرهای بزرگ و شگفت آنکه مردم ما با این رویدادها خوگرفته و آنها را امری طبیعی در زندگی می‌دانند.

گفتنی است که این کج‌تابی‌ها، در سالهای پیش از انقلاب اسلامی نیز کم و بیش رواج داشت و به عبارت بهتر، خشونت‌طلبی در جامعه ایران نهادینه شده بود. در سال ۱۳۵۴ که نگارنده مسئولیت آموزش و پرورش خراسان را به عهده داشتم، اکثر روزها گزارش‌های ناراحت-کننده‌ای از تندخوئی برخی معلمان و رفتار غیرانسانی آنها با کودکان مدارس دریافت می‌کردم که برخی از آنها به سبعیّت می‌مانست. از جمله روزی هنگامی که قصد بیرون رفتن از اداره را داشتم، در خیابان، جلو ساختمان آموزش و پرورش به مادر و فرزندی برخوردم که قصد داشتند مسئول آموزش و پرورش خراسان را به‌بینند. خودم را معرفی کردم و از مشکل آنها پرسیدم. مادر درد کشیده به پسر نحیف همراه خود دستور داد تا همه لباس‌های خود را از تن بیرون کند و در میان شگفتی من و برخی از کارمندان و رهگذران کودک در چند ثانیه لباس‌های خود را کند و در حالی که آه از نهاد همه ما بیرون آمده بود متوجه شدیم که تمام بدن کودک رنج دیده سیاه شده و تراشه‌های چوب دهها نقطه از بدن او را زخمی کرده و قسمتی از چوبها لای زخم‌ها باقی مانده است. معلوم شد که در یکی از مدارس مشهد، دیوانه‌ای که خود را آموزگار می‌نامد در نهایت سبعیّت کودک بی‌دفاع را به جرم انجام ندادن تکلیف مدرسه تنبیه نموده و چند ترکه چوب بر بدن نحیف وی فرو کرده است و قسمتی از تراشه‌های چوب لای زخم‌ها باقی مانده است.

شاید برخی از خوانندگان این نوشته گمان برند که در توصیف آن منظره، غلوّ به کار رفته است. اما حقیقت آنکه ذرّه‌ای غلو در میان نیست و منظره بسی دلخراش‌تر از آنچه در این نوشته آمده است، بود تا حدی که هم من و هم اغلب افرادی که آنجا جمع شده بودند از شدت تأثّر و جفائی که در حق کودک معصوم صورت گرفته بنای گریستن گذاشتیم و من از مشاهده اینهمه بی‌رحمی و شقاوت، حقیقتاً مبهوت شده بودم. بلاتأخیر کودک را به بیمارستان بردیم و من با

دادستان مشهد تماس گرفتم و ملتمسانه از وی خواستم که هر اقدام قانونی که میسّر است صورت گیرد. از کارگزینی آموزش و پرورش نیز پرونده معلم مزبور را خواستم، معلوم شد وی آموزگار پیمانی است و از مأمورین رسمی دولت نیست. قرارداد استخدامی ویرا لغو کردیم و از مدرسه مربوطه خواستیم که مطلقاً ویرا به مدرسه راه ندهند.

این داستان نمونه کوچکی بود از آنچه در اغلب مدارس ایران جریان داشت و جز سبعیّت نام دیگری به آن نمیتوان داد.

در برابر این‌گونه وقایع زشت و رذیلانه، داستان‌های دیگری را به یاد دارم که نقطه مقابل رفتار معلمان ما در مدارس است و توجه به آنها ضرورت کامل دارد. چند سال قبل که طوفان دریائی مهیبی که به آن «سونامی» می‌گویند شهر فوکوشیما را در ژاپن ویران کرد و هزاران نفر جان خود را از دست دادند و تأثر شدید جهانیان را برانگیخت، معلمان زنده مانده از این طوفان، نقش انسانی شگفت‌آوری را در تخفیف آلام بازماندگان طوفان به عهده گرفتند و از روز بعد از سونامی، به جستجوی دانش‌آموزان خود و یا پیداکردن آثار به جامانده از آنها پرداختند و شب و روز به جستجوهای خویش ادامه دادند و روزها و هفته‌های پیاپی به تلاش‌های خود ادامه دادند و سرانجام وقتی کار آنها به پایان رسید، نه تنها اجساد بی‌شماری یافتند و اشیاء فراوان به دست آمد که به موزه فوکوشیما سپرده شد، مبلغ ۵۴ میلیون دلار نیز پیدا کردند که به شهرداری تسلیم داشتند که ظرف چند روز همه آن مبلغ به بازماندگان شناخته شده قربانیان پرداخت شد و شگفت آنکه دیناری از پول‌های کشف شده زیرورو نشد و کمترین ایراد و اعتراضی به عمل نیامد که درود براین آموزگاران ایثارگر. بی‌جهت نیست که در کشور ژاپن معلمان را از قدیسین می‌شمارند و به جای کلمات آقا و خانم که ما استفاده میکنیم، آنها از کلمه «قدیس» برای معلمان استفاده می‌کنند و الحق که آنها در انجام وظائف خود چون قدیسان رفتار می‌کنند. معلمان نه تنها در مدرسه به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان میپردازند، همواره به عنوان دوست و مشیر و مشاور و راهنمای زندگی دانش‌آموزان خود باقی می‌مانند و من در این زمینه داستانهای بسیار به یاد دارم که به علت طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می‌کنم.

آن روز که من در مشهد، منظره رقت بار مجروح شدن کودک مشهدی را دیدم و آنرا با خصوصیات انسانی و عاطفی آموزگاران ژاپنی مقایسه کردم، به این نتیجه رسیدم که مشکل

تندخوئی و خشونت‌طلبی و استبداد رأی برخی از ایرانیان مسئله‌ای فرهنگی است و حل آنها فقط با اعمال اصول فرهنگی میسّر است نه با دستور حکومتی و بخشنامه و امر و نهی.

به یاد دارم که دو سال بعد از پایان جنگ دوم جهانی، کنفرانس‌های متعددی با شرکت صدها جامعه‌شناس، روان‌شناس، تاریخ‌دان و تحلیل‌گران مسائل فرهنگی و اجتماعی جهان در آلمان تشکیل شد و به این موضوع پرداختند که چرا کشور آلمان از سال ۱۸۷۰ میلادی تا ۱۹۴۰ سه بار به دیگر کشورهای اروپائی و دیگر کشورها تجاوز کرد؟ و با آنکه در هر سه بار آلمان با شکست‌های فاجعه‌بار مواجه بود و آلمانی‌ها بیشترین بدبختی‌ها و حقارت‌ها را آزمودند، معهذا برتری‌طلبی و روح تهاجم و تجاوز هنوز در اغلب مردم آلمان دیده می‌شود؟ تنهاپاسخ قطعی این کنفرانس‌ها آن بود که تنها با استفاده از جادوی هنر و ادبیات است که می‌توان به تدریج و طی چند نسل روحیات سرکش مردم آلمان را تلطیف نمود و به مدد موسیقی «بتهوون»، «شوپن» و «موتزار» و ادبیات داستانی نظیر آثار «ارنست همینگوی»، «داستایوفسکی»، «جان اشتاین بک» و «هان کریستین اندرسن» و نقاشی‌های جاودانه «میکل آنژ» و «لئوناردو داوینچی» و دیگر هنرمندان بزرگ دنیا، روح مردم آلمان را از کودکی تلطیف کرد و به عاطفه‌های انسانی و آرامش و مهربانی مجال داد که روح کودکان را تسخیر کند و جامعه آلمان به تدریج از تندی‌ها فاصله بگیرد.

گو اینکه دامنه بحث ما طولانی شد، اما اطمینان دارم که خوانندگان سخن‌شناس متوجه شده‌اند که غرض از ذکر این روایات چیست؟ و چه ارتباطی با اشعار کودکانه پروین دولت‌آبادی دارد.

ادبیات کودکانه‌ای که این بانوی بزرگوار آغاز کرد، دقیقاً پاسخ‌گوی بسیاری از ناهنجاریهای روحی و فرهنگی مردم ایران است و هرگونه تحول روحی و عاطفی باید از کودکی آغاز شود. باید نسل‌ها بگذرد تا این هنرهای والا و معجزه‌گر احساسات تند و سرکش مردم ما را آرام کند به روح آنها لطافت و زیبائی ببخشد.

وقتی پروین شعر «آموزگار» را می‌سراید و کودکان آنرا می‌خوانند، دنیائی از صفا و صمیمت و آرامش و مهربانی در وجود کودک شکل می‌گیرد و مشتاقانه آرزو می‌کند که روز اول مهر برسد و زنگ مدرسه به صدا درآید و مهربانی آغاز گردد.

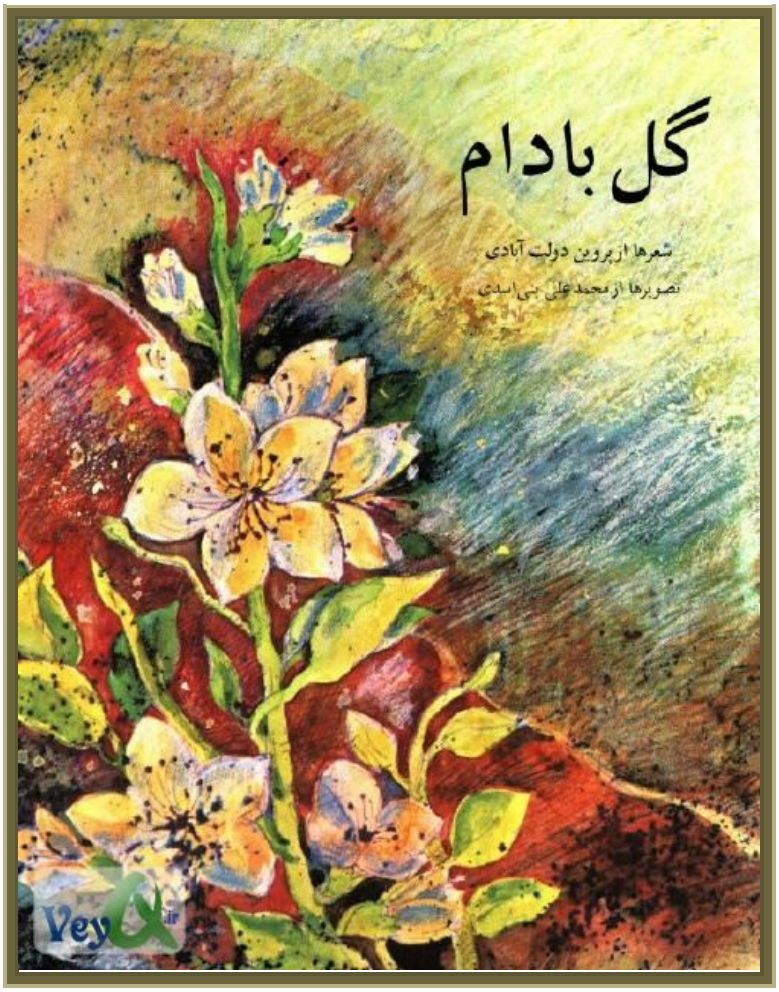

در زیر چند قطعه از آثار پروین که مضامین آنها را عواطف انسانی تشکیل می‌دهد به نظر خوانندگان می‌رسد:

آموزگار ما

می‌گشایند باز مدرسه را

مهرماه است، ماه مهر و امید

روز دیدار دوستان آید

می‌توان باز روی یاران دید

باز آموزگار ما آید

با دلی گرم هم‌چنان خورشید

بگشاید به خنده آن لب شاد

با خود آرد هزار گونه نوید

ای تو آموزگار مهرآموز

می‌توان با تو داشت گفت و شنید

از نگاه تو دوستی ریزد

بر لبانت سرود صبح سپید

بهار گل

دست‌هایم پر از بهار گل است

تا بریزم به پای مادر خود

تا ببیند بهار شادی را

مادر من به روی دختر خود

مادرم، مادر، این بهار از تو

سبز بادا همیشه خانه تو

تو درخت گلی و دختر تو

در بهار تو شد جوانه تو

آواز خروس

خورشید خانم که خسته بود

رفت پشت آن ماه کبود

هلال ماه ابرو کمان

نشست کنار آسمان

ستاره‌ها دور و برش

الماس می‌ریختند به سرش

وقتی که شب سحر شد

خروس از آن خبر شد

قوقولی قوقو را سر داد

به بچه‌ها خبر داد:

کی خواب و کی بیداره

صبح شده وقت کاره

دیگر مضامین در شعر پروین:

همانطورکه گفتیم، پروین مضامین اشعار خود را در پدیده‌های پیرامون کودکان جستجو می‌کرد و هیچ چیز غریبه و ناشناخته و ناآشنا در شعر او دیده نمی‌شد. هنر او آن بود که وی این مضامین را با عطر و رنگ مهربانی و عواطف بشری به هم می‌آمیخت و آنها را به صورت شعری ساده و کوتاه در اختیار کودکان قرار می‌داد. چه زمانی که از پرنده‌ها سخن می‌گوید و چه موقعی که به ساختن خانه مقوائی می‌پردازد و یا قایق ابری را می‌نویسد، در همه آثارش زندگی، القاء زیبائی، مهرورزی، آرامش روح و عواطف انسانی هدف اولیه اوست.

کبوتر

دو بال نقره ای را باز کردی

ز روی بام ما پرواز کردی

تو تا آن دور دور دور رفتی

کجا؟ تا سرزمین نور رفتی

گشودی بال در آن دشت آبی

در آن تابنده روز آفتابی

چو برگردی به بام خانه‌ی ما

شوی مهمان آب و دانه‌ی ما

بیا ای پیک آزادی، کبوتر

چه از آزادی و شادی است بهتر؟

پروانه

پروانه رنگ رنگ زیبا

باز آمده ای به خانه ما

در گوشه پنجره نشستی

تا باغ قشنگ را ببینی

مهمان قشنگ رنگ رنگم

همبازی کوچک قشنگم

امروز که غنچه های زیبا

لبخند زند به صورت ما

من می کنم این دریچه را باز

پروانه من درآ به پرواز

مادر

مادرم شانه به مویم می‌زد

بوسه ها بر سر و رویم می‌زد

*** * ***

گفت: «ای کودک من، امیدم،

نور چشمان منی، خورشیدم

*** * ***

گل روی تو گل باغ من است

رنگ چشمان تو رنگ چمن است

*** * ***

حرف زیبایی و پاکیهایی

تا تو پاکیزه دلی، زیبایی»

پدرم

پدرم روستانشین مردی است

ساده‌دل، مهربان و با ایمان

چشم پرمهر او چراغ من است

دوستش دارم، از دل و از جان

*** * ***

مرد مرد است مرد زحمت و کار

مرد بذرافکن است و مرد درو

دست‌آورد کار و همّت او

خرمن گندم است و خرمن جو

*** * ***

آی، ای کودکان شهرنشین،

سبزه‌زاران روستا زیباست.

پشت آن تپه، برلب چشمه،

خانهٔ خوب و پاک روشن ماست

شب مهتاب برلب چشمه

پدرم شاهنامه می‌خواند

رستم شاهنامهٔ ما اوست

رسم پیکار و کار می‌داند

*** * ***

زندگی دست پینه بستهٔ اوست

حاصلش کشت پنبه زاران است

درس بابا سرود زندگی است

حرف سرسبزی بهاران است.

آفتاب ـ مهتاب

آفتاب مهتاب چه رنگه؟

چقدر هر دو قشنگه

یکی روشنی روز

یکی نور شب‌افروز

یکی طلای زرده

یکی نقره‌ی سرده

یکی پرتو خورشید

به روی خاک پاشید

یکی از ماه زیبا

به تابد در همه جا

آفتاب، مهتاب چه رنگه؟

چقدر هر دو قشنگه

برف

برف آمده شبانه

رو پشت‌بام خانه

برف آمده رو گل‌ها

رو حوض و باغچه‌ی ما

زمین سفید هوا سرد

ببین که برف چه‌ها کرد

رو جاده‌ها نشسته

رو مسجد و گلدسته

برف قاصد بهاره

زمستان‌ها می‌باره

سلام سلام سپیدی

دیشب ز راه رسیدی؟

* * *

آمده‌ام چو بوی خوش پیش تو ای درخت گل

تا به کنار گیرمت خوش خوش و خوش نشانمت

ادبیات بزرگ‌سالان در شعر پروین:

اینک که تا حدودی با ارزش‌های والای اشعار خانم دولت‌آبادی در زمینه ادبیات کودکان آشنا شدیم، به دیگر چهره ادبی او پرداخته و از اشعاری سخن می‌گوئیم که وی برای بزرگ‌سالان سروده است. کارنامه پروین در این بخش نیز بسیار درخشان و قابل تأمّل است و آثارش در زمره لطیف‌ترین و پرمعناترین آثار شعرای معاصر ایران محسوب می‌شود.

وی در آفرینش انواع شعر سنّتی پارسی مانند: غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، دوبیتی و رباعی و هم-چنین به شیوه نیمائی، آثار متعددی نوشته است. اشعار سنتی وی در نهایت زیبائی، استحکام، انسجام و جوهر شعری است. در این شیوه وی تلاش کرده تا به زبان خواجه شیراز سخن بگوید و تا حدود زیادی هم در تحقّق این هدف موفق بود و سروده‌هایش با عطر و رنگ و ویژگیهای شعر حافظ همراه است.

پروین چندی نیز به نوسرائی پرداخت ولی به زودی دریافت که عروض سنتی برای افکار او مناسب‌تر است و به سوی قالبی که فراخور سخنش بود روی کرد.[1] برخی از اشعاری که به سبک کلاسیک نوشته، از دل‌آویزترین کارهای ماندگار ادبی ایران به شمار می‌آیند. آثاری

[1]- طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو، مجله روزگار نو، چاپ پاریس، شماره ۱۳۶، صفحه ۵۴.

چون: «کوه و دود»، «بیا» و «بهار میرسد» از نمونه‌های بدیع اشعار پروین است و از تسلط بی‌چون و چرای او بر شعر سنتی حکایت دارد:

کوه و دود

سترگ و سرکش و والا نشسته کوه کبود — سحر به نیم نظر چشم خویشتن بگشود
به طعنه گفت که ما استوار و برجاییم — بگو به رود کز این جان بی‌قرار چه سود؟
نه برق خنده‌ای از آذرخش جانم سوخت — نه سیل گریه باران به چشم داشت نمود
شب سیاه چو فانوس مه برافروزد — شکوه پیکر من بر جمال او افزود
به نغمه خوانی جاوید، رود جوشان گفت — که بی‌قراری ما را جز این قرار نبود
به سرفرازی کوه کبود آگاهم — که سخت گوشه‌نشین ماند و از بلا آسود
به خسته پایی این رهگذر چه می‌نگری؟ — که سر به سنگ چرا سود و تن به خاک آلود؟
چو مست بگذرم از کشتزار دهکده‌ای — به قطره قطره‌ام از راز زندگی است سرود
همیشه پیک نشاطم که گر فرو مانم — غبار تیره غم از جهان برآرد دود
درون بستر آرام زندگی گذرم — ترانه بر لب و پویای مهر رودم رود
به راه عمر، من آن مست رفته از خویشم — که پاکی آرم و برخاک سرنهم به سجود[1]

این غزل‌ها و چند همتای درخشان دیگرش نشان داد که رجعت پروین دولت‌آبادی از قلمرو شیوهٔ نیمایی به حریم سخن پیشینیان، شعر او را مانند شعر سیمین بهبهانی تعالی بخشیده و خودش نیز به یکی از نمایندگان برجسته کلام زنانه در روزگار ما مبدّل شده است....»[2]

خاموشی و فروتنی و روحیه انزواطلبی و پرهیز از هرگونه خودنمایی و تظاهر و غوغا، از مختصات برجستهٔ روحی پروین است و این فروتنی به حدّی است که به جز پاره‌ای از خواص، مردم هنردوست و ستایش‌گران شعر و زیبایی، از جریان زندگی و ارزش آثار گرانقدر این بانوی بزرگوار اطلاع چندانی ندارند. خود او می‌نویسد: «گفتن از خود، کاری دشوار بوده و هست. از آن رو که شرح زندگی طولانی پرتلاشی که معلمی ساده با آن سرو کار داشته است، در حقیقت بازگشت دوباره یک انسان به روزهایی خواهد بود که آدمی حیات خویش را در دریچهٔ روشن چشمان شاگردان خود دیده است و از آن‌ها گرمی پیوند، امید و پذیرش را آموخته و در سهم خود الفبایی به نوآموزی یاد داده است که باید کتاب سرگذشت خود را با آن بنویسد....»[3]

---

[1]- برگرفته از کتاب شور آب.
[2]- ماهنامه روزگار نو، چاپ پاریس، گفتگوی نادر نادرپور و دکتر صدرالدین الهی، شماره ۱۳۶.
[3]- مقدمه مجموعه شعر «مهرتاب».

آشنا با حرف دل گشتم، خموشی می‌کنم دیده‌ام عریانی جان، پرده‌پوشی می‌کنم
دور از جان شما با دردمندی‌های خویش تا شوم روزی شکیبا، سخت کوشی می‌کنم
در کف من جام هستی مانده از مستی تهی عشرت خامان ببین گر باده نوشی می‌کنم
می‌برم از یاد نام خویش و چون مستان به جهد با دگر مستان جدال تیزهوشی می‌کنم

عشق و عرفان از جان مایه‌های شعر پروین است و در اکثر آثار او عشق و شوریدگی موج می-زند. صادق ناصرزاده از فرهنگیان والا مقام می‌نویسد: «یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که با آشنایی‌هایی که سال‌هاست با خانم دولت‌آبادی دارم، ایشان را در مشرب اهل عرفان و وحدت وجود می‌دانم و در بسیاری از سروده‌های ایشان، رد پای این مشرب را به خوبی می‌توان تشخیص داد.»[1]

بگشای در، بگشای در، مست و غزل خوان آمدم لب تشنه‌ام، کو جرعه‌ای، کاندر پی آن آمدم
مستم ولی پیمانه جو، پیمانه کو، پیمانه کو؟ سرمست صد جام بلا، زان سست پیمان آمدم
گر پایکوب محنتم، از دست مگذارم دگر گر سر نهادم در رهت، بین دست افشان آمدم
امشب ز ره وامانده‌ام، از کوی عشرت مانده ام بگشای در، بگشای در، کز کوی جانان آمدم

نه تنها غزل‌های پروین از والاترین آثار ادبی معاصرند، مثنوی‌های او نیز در برگیرنده لطیف‌ترین احساسات انسانی و مضامین شورانگیز بوده و او نه تنها می‌تواند شیفتگی‌ها و عواطف سودایی خود را به دیگران منتقل کند، با هنرمندی و توانایی بسیار موفق می‌شود که خوانندگان اشعار خویش را به دنیای تخیّلات خود بکشاند:

می‌توان برتر ز بودن بود و مرد می‌توان نابوده را با خویش برد
می‌توان در سینهٔ یاران نشست با حیات دیگران از مرگ رَست
ما به جان دوستان آمیختیم این چنین از مرگ تن بگریختیم

[1]- از کتاب شور آب.

پروین شاعری پرکار بود و آثار به جامانده از او در تعالی شعر معاصر ایران نقش بسیار داشت. آثار منتشر شده وی به شرح زیر است:

۱- شور آب

۲- آتش و آب

۳- مهرتاب

۴- بر قایق ابرها

۵- در بلورین جامه انگور

۷- شهر سنگی

۸- هلال نقره‌ای

۹- شش دفتر شعر برای کودکان

۱۰-گل بادام

قابل ذکر است که کتاب شعر «گل بادام»، در سال ۱۳۶۶ جایزه نخست شعر کتاب کودک را دریافت کرد. آثار منتشر نشده چندی نیز از وی باقی است که برخی از آنها را برای یار و همدم خود بانو پری معاضد فرستاده است.

هنر و شخصیت پروین دولت‌آبادی در داوری صاحب‌نظران:

بسیاری از نویسندگان، شعرا و دوستداران ادب پارسی درباره پروین سخن گفته و شخصیت والا و آثار شاعرانه وی را مورد نقد و بررسی قرار دادند که در زیر به داوری‌های چندتن از آنان اشاره می‌شود:

۱ـ نادر نادرپور:

در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ خورشیدی، دکتر صدرالدین الهی نویسنده بزرگ و تحلیل‌گر برجسته مسائل ادبی و تاریخی ایران با نادر نادرپور سخن‌سرای نامدار درباره شعر نو در ایران گفتگوهای گرانقدری داشت که همه ماهه تحت عنوان: «طفل صدساله‌ای به نام شعر نو» در مجله روزگار نو چاپ پاریس که از نشریات معتبر برون‌مرزی به شمار میرفت، منتشر می‌شد. به هنگام بررسی نقش زنان ایران در تحوّل شعر نو در ایران، نادرپور درباره خانم دولت‌آبادی چنین می‌گوید:

«.... پروین دولت‌آبادی که در سالیان دور با شاعران گوناگونی مانند: «دکتر خانلری»، «تولّلی»، «ابوالحسن ورزی»، «شاملو» و من معاشرت فراوان داشت، از نیکان روزگار است. شخصیت پاکیزه و پیراسته و خلق و خوی مهربانش، او را شمع محافل شاعران آن روزگار کرده بود و در همان محافل بود که او گاهگاه و شرمگنانه، شعری از خویش میخواند:

آسیا می‌گردد/ سنگ زیرینش: شب/ شب، با راز سیاه، شب با درد سکوت/ روز سنگی دگر است/ سخت سائیده، روان در گردش/ گذران بر سر ما بی‌خبران/ گویم آرام به خویش:/ کمتر از دانه مباش/ بشکن در تن خویش/ نرم شو نرم ز سختی چه ثمر/ گرچه درد آلود است/ چه توان کرد / آسیا، سنگ توان فرسود است.»[1]

در ادامه نادرپور درباره پروین می‌گوید: «ما شعرش را به بلندی طبعش نمی‌یافتیم. اگرچه او در کاربرد اوزان نیمائی کمتر به خطا میرفت و قطع و وصل‌های مناسب را در بحور گوناگون رعایت می‌کرد، اما مضامین و واژگانش تازگی و استواری لازم را نداشت و سروده‌هایش در برخی میان اسلوب کهن و شیوه نو معلّق می‌ماند و این ناهمواری‌ها سالها ادامه یافت.

«لیکن جوهر شاعرانه‌ای که در وجود پروین دولت‌آبادی نهفته بود، کار خود را کرد و درگیرودار حوادث فردی و اجتماعی، اکسیری به طبع این شاعره زد که جز «درد» نامی نداشت و این درد قریحه پروین دولت‌آبادی را به سوی قالبی که فراخور سخن او بود، رهنمون شد و غزلیاتی را به وی الهام کرد که من یکی از آنها را در اینجا نقل می‌کنم:

چو تیغ کهنه، بلادیدگان زنگ شدند — کمان خالی از آن تیر چون خدنگ شدند
ز تنگ چشمی پیلان مگو که پیل تنان — به روزگار تو، موران چشم تنگ شدند
زساده جانی لب بستگان درد مپرس — که دردنامه نهادند و داغ ننگ شدند

[1]- نگاه کنید به کتاب آتش و آب، پروین دولت‌آبادی، چاپ تهران، ۱۳۵۲، صفحه ۸۳.

به تاب مبهم رنگین کمان چه آویزی؟ چو محرمان، همه نقش هزار رنگ شدند
سر ستیزی و امید صلح و جنگی نیست که هم دلان همه با خویشتن به جنگ شدند
سرود سرخوشی راستان چه ساز کنی؟ که زیر بار ملامت، خمیده چنگ شدند
به پاک جانی مینا قسم مخور ای دوست چو شهه‌ها همه آلوده شرنگ شدند
ز نرم‌خوئی یاران مگو، که شیشه دلان هزار بار شکستند تا که سنگ شدند
هنوز، پای فرومانده را شتابی هست که همرهان همه آزرده از درنگ شدند[1]

این غزل و چند همتای درخشان دیگرش نشان داد که رجعت پروین دولت‌آبادی از قلمرو شیوه نیمائی به حریم سخن پیشینیان، شعر او را مانند شعر «سیمین بهبهانی» تعالی بخشیده و خودش را نیز به یکی از نمایندگان برجسته «کلام زنانه» در روزگار ما مبدل ساخته است.»[2]

* * *

جای شگفتی بسیار است که شاعر آگاهی چون نادر نادرپور، قطعاتی را که پروین دولت‌آبادی برای بزرگسالان سروده است مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و مطلقاً از آثار ارجمندی که برای کودکان نوشته شده است و بخش اعظم کارهای پروین را تشکیل می‌دهد، سخنی به میان نیامده است.

۲ـ شاعر بزرگ و نامدار معاصر ایران، «سیمین بهبهانی»: نیز نوشته به غایت دل‌انگیزی درباره «پروین دولت‌آبادی» در مجله معتبر بخارا منتشر ساخته که مانند اشعارش لبریز از زیبائی و بلاغت و لطافت‌های شاعرانه است و من دریغم آمد که در این مقاله، یک کلمه از آنچه این بانوی نابغه در حق دوستش نوشته است حذف کنم:

به یاد پروین دولت‌آبادی

سیمین بهبهانی

مجله بخارا، چاپ تهران، ۱۳۹۰، شماره ۸۲.

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی

[1]- آتش و آب، صفحات ۹۳ و ۹۴.
[2]- مجله روزگار نو، چاپ پاریس، شماره ۱۳۶، صفحه ۵۴.

آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم

که تو از دوری خورشید چه‌ها میبینی

هر شب از دوری رویش من و یک دامن اشک

تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی

به شصت و چند سال پیش می‌اندیشم سال‌های نوجوانی و شور سرودن و نوشتن و خواندن و آموختن: هر چه باشد، کتابی ارزشمند یا روزنامه‌ای کهنه یا شرح فواید و دستور کاربرد دارویی که در جعبه و کنار آن دارو جای گرفته است. مغز تشنهٔ آموختن است، خاصه در نوجوانی.

به مادرم می‌اندیشم که شاعر و نویسنده بود، نخست به نام فخری ارغنون و بعد به نام فخر عادل خلعتبری، روزنامه‌نگار و عضو برجستهٔ کانون بانوان شد.

به دوستش خانم صدیقه دولت‌آبادی می‌اندیشم، آزاده‌زنی که کانون بانوان را بنیاد نهاد و بسیاری از بانوانی که عضو جمعیت نسوان وطنخواه بودند، پس از توقف فعالیت آن جمعیت، به عضویت کانون بانوان درآمدند.

پروین دولت‌آبادی، برادرزادهٔ صدیقه دولت‌آبادی دختری شانزده ساله و پرشور و پرطراوت بود که در جلسات ادبی همین کانون با او آشنا شدم و من چهارده سال داشتم.

پروین شعر می‌سرود و من هم آغاز کرده بودم و پروین اعتصامی در اوج شهرت و محبوبیت بود و قطعاً دورنمای آرزوهای آیندهٔ ما هر دو.

مادرم با همکاری همسرش، هر شب جمعه در خانه، انجمنی ادبی را برگزار می‌کرد که استادانی نظیر ملک‌الشعراء بهار و سعید نفیسی و رشید یاسمی و شهریار در آن شرکت می‌کردند و خانم صدیقه دولت‌آبادی هم گهگاه جلسات سخنرانی در تالار دارالفنون یا در محل کانون بانوان ترتیب می‌داد و فرصتی بود که من و پروین در این مجامع شعر بخوانیم. ژاله اصفهانی هم گاه در همین مجامع شرکت می‌کرد. او از اصفهان به تهران می‌آمد و همین مطلب گواه است که چقدر شیفتهٔ شعر بود. روانش شاد.

آشنایی من با پروین ادامه یافت و هر دو از حال و از طرز کار یکدیگر باخبر بودیم. شهریار شاعر محبوب ما هر دو بود و پدرانه به ما هر دو توجه داشت و ما را به آینده امیدوار می‌کرد. به این ترتیب بود که پروین یکی از برجستگان شعر معاصر شد.

پروین بسیار آرام و با وقار بود. هر چه من پرشور و مردم‌آمیز بودم، او کم‌تظاهر و گوشه‌گیر بود. افراد معاشر با او اکثراً از نخبگان ذوق و ادب به شمار می‌آمدند و پروین در این معاشرت‌های گزین‌شده نهایت دقت را به کار می‌برد. مغرور نبود اما مستوری را خوش می‌داشت. برای هر کس شعر نمی‌خواند و در هر مجلس حضور نمی‌یافت، در واقع باید او را شاعر برگزیدگان بنامیم.

او در انتخاب پوشش نیز به سادگی می‌گرایید و هرگز ندیدم گلی به گیسو بزند یا پولکی به جامه بدوزد، گویی از تندی رنگ‌ها می‌هراسید، برخلاف من که «سرخ» رنگ دلخواهم بود و آن قدر در پوشیدن جامه و کفش و کلاه سرخ، افراط کردم که پدرم مرا به باد عتاب گرفت و سال‌های جوانی را با حسرت رنگ سرخ، به پوشیدن جامه‌های بی‌رنگ و ساده قناعت کردم. اما یکباره عنان گسستم و گفتم آن می‌پوشم که شادم کند. اما در شعر هیچ قید و بندی مرا اسیر نکرد.

نمی‌گویم که پروین در شعر حد و مرزی را رعایت می‌کرد. او هم هر چه می‌خواست می‌گفت اما طبیعت آرام و سرشت موقر او همیشه در شعرش حضور داشت. غزل‌های عاشقانهٔ او از عشقی پاک و آسمانی حکایت دارد.

هیچ لغزشی یا خلاف عادتی در روایت‌های عاشقانهٔ او اجازهٔ ظهور پیدا نمی‌کند.

تظاهرات عاشقانهٔ غزل او در نهایت ظرافت و نگاهداشت حدود ادب است و چنین است که شعر او بیشتر مورد پسند خاصان و فرهیختگان است.

در غزل‌های او، گاه توجه به مسایل اجتماعی به وضوح آشکار می‌شود و شعر او را گویای اندیشناکی سرنوشت مردم وطنش و جهانش می‌کند. به طور کلی طبیعت منسجم و انضباط جوی او شعر او را از هرگونه لغزش یا سستی مبرا می‌دارد.

یک روز در یکی از شماره‌های مجلهٔ روشنفکر اوایل دههٔ سی، صفحه‌ای را مزین به عکس پروین و فروغ دیدم، بالای صفحه عکس پروین دولت‌آبادی با چشم‌های متفکر و لبان خاموش

جلوه می‌کرد و در پایین صفحه عکس فروغ فرخزاد با چشم‌های سرخ و پرفروغ از هشیاری و لبانی خندان، برقی در نگاه که نمی‌دانستی شیطنت است یا استهزاء یا صداقتی که هیچ چیز را پنهان نمی‌کند. هر دو خودشان بودند با تفاوتی آشکار میان دو خصلت. یاد هر دو گرامی باد، که هر دو از ستارگان فروزان شعر ما بودند.

پروین در مقولات مختلف شعر امروز کارکرده است: غزل، مثنوی، شعر نو و خصوصاً شعر برای کودکان و نوجوانان.

پروین بخشی از اوقات عمر خود را متوجه و مصروف کودکان کرد. به تربیت آنان کوشید و برای آنان شعرهای لطیف و آموزنده و درخور ذوق آنان سرود.

او در جسم خود فرزندی نپرورد اما روح خود را به پروردن بسیاری از کودکان گماشت و مادر فرزندان پرشمار شد. خرسندی او و سعادت‌پروردگان او معجزهٔ شعر اوست.

دولت آبادی با دختران پرورشگاه

شعر پروین، شعری بی‌نقص و پر از ترکیب‌های بدیع و سرشار از تفکر و تصویر است، بی‌هیچ تعصبی برای مرزبندی یا جانبداری میان کهن و نو. او هردو را می‌پسندد، به شرط آنکه اصولی و اسلوبی پسندیدنی داشته باشند.

آیین پروین درستی و راستی و مهروزی است و در هیچ یک از مجموعه‌های متعدد او نشانی از کینه و دشمنی ندیدم.

نام مجموعه‌های او را تا آنجا که در دسترس من است یادآور می‌شوم و امید است خوانندگان از آنچه در دسترسم نبوده است، مرا آگاه فرمایند:

۱- شوراب (برگزیده) ۱۳۴۹.

۲-آتش و آب (برگزیده) ۱۳۵۱.

۳- بر قایق ابرها (برای کودکان) ۱۳۷۳.

۴- مهرتاب (غزل‌ها، مثنوی‌ها، چارپاره‌ها، شعر نو) ۱۳۷۸.

۵- شهر سنگی (شعر نو) ۱۳۸۲.

۶- در بلورین جامه انگور (مثنوی) ۱۳۸۲.

۷- هلال نقره‌ای (غزل‌ها) ۱۳۸۲.

افزون براین کتاب‌ها، دیوان شعر جهان‌ملک خاتون، شاعری که همزمان با حافظ شیرازی بوده و با حافظ مناظره و مشاعره ادبی داشته است، به تصحیح و اهتمام پروین منتشر شده است. نام این مجموعه *منظور خردمند* است و پروین این نام را از این جهت بر آن نهاده است که حافظ در غزل‌های خود، جهان‌ملک خاتون را با عبارت «منظور خردمند» مخاطب ساخته است.

همت گماشتن بر درج این دیوان جای سپاس فراوان دارد زیرا در قحط‌سال شعر زنانه، در ادوار گذشته تاریخ ادبیات ما، ظهور این دیوان و توجه به این شاعره موجب سربلندی ما زنان است.

با این توضیح که زنان ما امکانی برای آموختن سواد نداشتند و قوانین مردانه این راه را برایشان بسته است. پس کدام شعر یا کدام اظهار وجود، می‌توانسته از این شیران در زنجیر ظهور کند و به آیندگان سپرده شود.

باری سپاس خدای را که به یاری جنبش مشروطیت و آگاهی از قوانین جهان معاصر برخورد مدنیت‌ها و داد و ستدهای علمی و ادبی و مبارزه با خرافات، امروز هزاران شاعر و دانشمند و پزشک و اندیشه‌ور داریم که مایه آبروی ایران هستند و درود بر زندگان و افتخار بر رفتگان به ویژه پروین دولت‌آبادی که دلش زنده به عشق بود و نخواهد مرد.

پروین دولت‌آبادی در ۲۲ بهمن ۱۳۰۴ متولد و در روز ۲۷ فروردین ۱۳۸۷ از میان ما رفت.

۳ـ قضاوت خانم پوران فرخ زاد:

«خانم پوران فرّخ‌زاد» نویسنده مشهور می‌نویسد: پروین دولت‌آبادی شخصیّتی والا داشت و در میان شعرای امروز نظیر او کمتر دیده شده است.

او زمانی به ادبیات کودکان پرداخت که این کار در ایران باب نبود، نه کسی روانشناسی کودک میدانست و نه شاعری به ادبیات کودکان توجه داشت. در آن زمان فقط خانم دولت‌آبادی و عباس یمینی شریف بودند که برای کودکان شعر می‌گفتند.

به باور خانم فرخ‌زاد، آثار ادبی پروین فقط در ادبیات کودکان خلاصه نمی‌شد. از وی اشعار فراوانی با مضامین فلسفی آمیخته با عرفان به جا مانده که از ناب‌ترین آثار ادبی محسوب می‌شوند.

به گفته خانم فرخ‌زاد، سالهای آخر عمر پروین دولت‌آبادی در تنهائی و انزوای بسیار طی شد. او زیاد اهل معاشرت با دیگران نبود و به جز گروهی از دوستان خاصی که آنها را برگزیده بود، با هر کسی رفت و آمد نداشت. چند سال آخر عمر وی با بیماری، نومیدی و یأس بسیار همراه بود.

* * *

به جاست که این مقاله را با رباعی زیبائی که استاد جلال همائی در سال ۱۳۲۶ خورشیدی، زمانی که پروین دوشیزه زیباروی ۲۳ ساله‌ای بود برای وی سروده است به پایان ببریم:

امشب مه من به میهمانی این‌جاست گنجینه اسرار معانی اینجاست
گر تشنه فیضی زلبش کام بگیر سرچشمه آب زندگانی اینجاست

و بالاخره بانوی بزرگوار و هنرمند برجسته‌ای که همه عمر برای کودکان وطن ما افسانه‌سرائی کرد و به روحشان صفا و لطافت و مهربانی بخشید، در سال ۱۳۸۷ خود به افسانه‌ها پیوست. تردید ندارم که نام پروین دولت‌آبادی در ترنم دانش‌آموزان ایران و دعاهای صبح و شب آنها جاوید خواهد ماند.

خرداد ۱۳۹۴

یادداشت آرمان: بسیار جستجو کردیم تا نام نقاشان کودک که کارهایی از آنان در این مجموعه آمد را بیابیم و ذکر کنیم. متاسفانه موجود نبود. از این نقاشان خوش ذوق خواهشمندیم اگر مقاله را دیدند، دربارهء خود و کارهایشان قطعه ای برای آرمان بفرستند تا در شماره های آینده درج شود. تماس با سردبیری: shirindokht1@gmail.com